

درآمدی بر مفهوم شناسی تحلیلی «اتحاد ملی»
دکتر مهدی مطهرنیا^۱

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دهم، شماره ۳۶، پائیز ۱۳۸۶

چکیده

مقاله حاضر بر آن است که با عنایت به تجزیه و تحلیل مفهومی واژه «اتحاد»، واژگان همنشین با این مفهوم، یعنی «وحدت» و «وفاق» را مورد توجه قرار دهد و در پی پاسخی دقیق به این پرسش اساسی اصلی در منظومه تلاشهای ممکن برای مدل سازی اتحاد ملی بر آید که:

«اتحاد ملی - در معنا و مفهوم - در چه گزاره‌های معنایی و مفهومی‌ای تعریف می‌شود؟»
کنکاش در عرصه‌هایی از سپهر معرفت بشری و سروش جوانب مختلف آن در حد بضاعت علمی مقاله حاضر نشان می‌دهد که میان مفاهیم وحدت، وفاق و اتحاد، در عین همنشینی و همپیوندی معنادار؛ ارتباط «این همانی» وجود ندارد، بلکه این واژگان در یک همنشینی ترتیبی و همپیوندی هویتی بسیار غنی قرار دارند؛ به گونه‌ای که در بیان آنها حتی در نزد متخصصان، بدون توجه به ظرایف متفاوت تعریف میان آنها، به جای هم به کار برده می‌شوند.
مقاله حاضر با علم به این مهم، تلاش کرده است مرزهای تعریفی میان این مفاهیم را مورد توجه قرار داده و به شاخصهای تعریفی «اتحاد ملی» نایل آید.

کلید واژگان

وحدت ملی، وفاق ملی، اتحاد ملی، جماعت، جامعه، یگانگی.

مقدمه

ساحت حیات ذهنی و زندگی تاریخی بشر در طول تاریخ، تحت تأثیر موضوع «کثرت» و «وحدت» بوده است. از دوران آغازین حیات انسانی و در طلوع اندیشه های بشری در حوزه «الهیات اسطوره‌ای»، خداوندان متکثر در خدایی واحد آرامش می‌یافتند. آدمی در پرتو پارادایم ذهنی حاکم بر کاوش های معرفتی خود، رفتارهای خدایان متعدد زمین، دریا، آسمان و... را در سایه خدای واحدی مدیریت کرد. این تلاش، نمایانگر مجاهدت در دستیابی به «وحدت» ذهنی در «کثرت» های عینی موجود تلقی شد.

در دوران ملتوسیان^x که «اصل اولیه حیات» یا همان «آرخه / Arche» از اهمیتی بسزا برخوردار بود، حکیمانی چون تالس، آناکسیماند و آناکسیمنس، با این پیش فرض که: «هیچ چیز نمی تواند از هیچ به وجود آید»، به دنبال پاسخ به این پرسش برآمدند که: آیا - همان گونه که اختلاف محسوس اشیا مادی آشکار است - مواد بسیاری که وجود دارند، از لحاظ ماهیت غیر از یکدیگرند؟^۱

تلاشهای علمی ملتوسیان در پیوند با «الئا» و حکیمان بزرگی چون «پارمیندس» و «هراکلیتوس» مسئله «ثبات» و «تغییر» را در مرکز ثقل اهمیت قرار داد. پارمیندس «فیلسوف ثبات» معتقد بود: تغییر به مفهوم واقعی وجود ندارد و هیچ چیز نمی تواند جز آنچه هست، شود. در حالیکه هراکلیتوس «فیلسوف حرکت»، بر تغییر مداوم و سیلان همیشگی تأکید می کرد. هراکلیتوس بر این اصل تکیه بنیادین داشت که: «همه چیز از یک چیز و یک چیز از همه چیز به وجود آمده است»؛ «متکثر از واحد که همان خداست، کمتر واقعیت دارد» و «آدمی در یک رودخانه دوبار شنا نمی کند».

فیثاغورس «الهیات» و «ماوراء الطبیعه» را در ساحت معرفت فلسفی بنیاد نهاد. عدد یک را مبدا اعداد اعلام کرد ولی آن را جزء اعداد ندانست؛ چرا که «۱» خود به دو «۱» تقسیم ناپذیر بود. لذا، چون عدد از مقوله کثرت است، پس «یک» را داخل در کثرت نخواند. «دو»

^x حکمای ملطیه یا ملتوسیان و یونان باستان زندگی می کردند و همگی به دنبال کشف علت اولیه حیات از طریق معرفی ماده‌المواد بودند.

۱- برای مطالعه بیشتر در ارتباط با آثار فیلسوفان ملتوسی رجوع کنید به: براتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱؛ عبدالرحمان عالم، تاریخ فلسفه سوسی در غرب، ج ۱؛ حمید عنایت، تاریخ فلسفه غرب و شرف‌الدین خراسانی، فیلسوفان یونان باستان.

را بسیط‌ترین کثرتها خواند؛ چرا که از دو تا «۱» حاصل شده است ولی عدد زوج نیست. عدد «سه» را بسیط‌ترین فردها و «فرد» را «بسیط اول» خواند. بدین ترتیب «دو» را نه زوج دانست نه فرد، ولی عدد خواند؛ چرا که «۲» بر دو «۲» بخش پذیر نبود و او زوج را عددی می دانست که بر «دو» بخش پذیر باشد. لذا، بسیط‌ترین زوج را عدد چهار خواند.

به عقیده فیثاغورس ۲، ۳ و ۴، اعداد اولند و نهایت آنها عدد چهار است که عدد مربع و نماد «عدالت» است. بدین ترتیب او نیز وحدت را در «نماد یک» قابل حصول و کثرت را در پرتو همپیوندی «یک» ها در «وحدت بالعرض» معنا بخشید.

اتمیست‌های ماتریالیست یونان باستان نیز از این قاعده - وحدت در کثرت و کثرت در وحدت - غافل نماندند. حکیمانی چون «لیوسیپوس دموکریتوس» «ذیمقراطیس» آنها را سازنده نهایی و اصلی هستی دانستند و تلویحاً، در عین تأکید بر اینکه آنها از نظر کمی نامعین و از نظر کیفی فناپذیر و غیرقابل تقسیم می‌باشند، به «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» پای فشردند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم یونانیان باستان که تحت تأثیر تمدنهایی چون بین النهرین، ایران و مصر قرار دارند؛ از همان آغاز بر این نکته تصریح کرده‌اند که الگو و پارادایم حاکم بر هستی، منعکس کننده اصل اساسی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است. انعکاس این قاعده کیهان شناسانه بر زندگی اجتماعی و حیات سیاسی بشر، مفاهیم کلیدی «وحدت» و «اتحاد» را در کثرت «افراد» و «اجزای نظام زندگی اجتماعی و سیاسی بازتابانده و تلاش در مدیریت وحدت و اتحاد آنها را در راستای حصول به منافع و اهداف تعریف شده منعکس کرده است.

بی هیچ شبهه‌ای زندگی جمعی و حیات اجتماعی - سیاسی بشر در رویکردی چهار وجهی (نیت‌گرایانه، فرایند محورانه، هدفمندانه و نتیجه‌باورانه) بر این نکته تأکید دارد که: چه از نظر نیت‌های گوناگون کنشگران اجتماعی و سیاسی؛ چه از دریچه فرایندهای همپیوندی افراد و اجزا، چه از پنجره اهداف حیات جمعی و اجتماعی بشر و چه از دیدگاه عمل‌گرایانه نتیجه‌باور در تحرکات اجتماعی - سیاسی، وحدت و اتحاد ملی از جایگاهی بنیادین برخوردار است؛ به گونه‌ای که تمامی بنیادهای ساختاری و کارکردی حیات بشری متأثر از استحکام آن می‌باشد.

لذا در این مجال از مجموعه کاوش‌های مربوط به «درامدی بر تحلیل اتحاد ملی: هویت‌شناسی، موقعیت‌شناسی و ظرفیت‌شناسی»، برآنیم که چارچوبی نظری در ادراک مفهوم اتحاد ملی فراهم آوریم.

مفهوم شناسی اتحاد ملی

مقاله حاضر، بخشی از تلاش‌های مربوط به بررسی و تعمق در ابعاد گوناگون عبارت اتحاد ملی را در بر می‌گیرد که در پی پاسخگویی به این پرسش اصلی است که: «اتحاد ملی» - در معنا و مفهوم - در چه گزاره‌های معنایی و مفهومی‌ای تعریف پذیر است؟

بافت متن (texture) عبارت اتحاد ملی، بافتی اجتماعی - سیاسی است. بافت موضوعی (Co-text) آن نیز «همگرایی» میان واحدهای انسانی، گروهی، جمعی و سازمانی است که می‌تواند رسالتی نهادی را به همراه داشته باشد. بافت موقعیتی (Context) آن نیز در مرزهای جغرافیایی تعریف شده در چارچوب ملت - دولت است.

بدین گونه، با وجود ورود نتایج و ثمرات مثبت به تمامی عرصه‌های حیات جامعه ملی (ملت - دولت) و مجموعه‌های انسانی (شهروندان) و حتی ورود نتایج آن در عرصه حیات فردی تک تک آحاد ملت، نقطه عزیمت تجلی آن یا منزلگه بروز آن را باید در عرصه اجتماعی - سیاسی دنبال کرد و در ادبیات سیاسی سود جست.

وحدت که در ادبیات سیاسی به زبان انگلوساکسونی آن، با واژه unity آمده است؛ از دو ویژگی اساسی برخوردار است: «مستحکم بودن» و «تداوم داشتن».

الف) یگانگی درونی؛ در این معنا، به نقطه تشابه هویتی‌ای اشاره دارد که موجب ایجاد نقطه عزیمت مستحکمی است که می‌توان آن را - در جای خود - بنیاد ژرفی برای پیوستگی‌های عینی دانست. در لسان قرآن کریم؛ آن‌گاه که می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (سوره آل عمران - آیه ۱۰۳) به واقع و در ادبیات موردنظر ما به همین نقطه عزیمت بنیادین اشاره دارد که می‌تواند پایه مستحکم وحدت باشد و اتحاد بدون آن، بی منزلگاهی و رستنگاه است.

ب) پیوستگی بیرونی؛ در این منظر، متوجه خط تداوم آن یگانگی درونی در عرصه حیات جمعی برای رسیدن به هدف یا اهداف تعریف شده فردی، اجتماعی و ملی پذیرفته

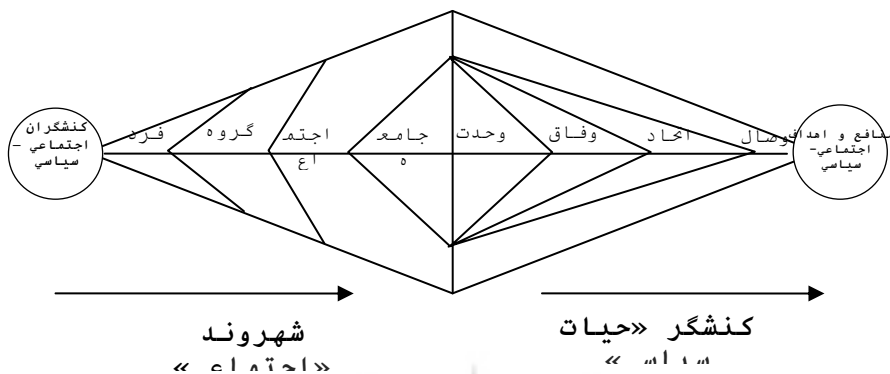
شده است. از همین رو، یک ملت با حصول به یگانگی درونی و تسری آن به لایه های بیرونی در قالب پیوستگی های اجتماعی و بسط آن در تمامی عرصه ها، حوزه ها و بخشهای جامعه ملی می تواند به اتحاد ملی دست یابد.

در همین جا باید میان وحدت و اتحاد تمایز قایل شوم و در پرتو این انعکاس، به تمایز میان این دو واژه با مفهوم «وفاق» اشاره کنم تا در عین قبول «همنشینی» و ارتباط «این همانی» میان آنها، اتحاد را محصول عینی و عملی وحدت در معنای فوق بدانیم. اتحاد که در زبان آنگلو ساکسون از آن با واژه «Alliance» یاد شده است، از معنای تعریف شده ای برخوردار است که با اندکی بازآفرینی مفهومی، مراد ما را حاصل می سازد. همان طور که «ژان بُدن» فرانسوی در تعریف حاکمیت بیان کرده که این مفهوم از دو صفت مطلق بودن و دایمی بودن برخوردار است؛ اتحاد نیز از دو ویژگی و خصلت اساسی وحدت درونی و توافق رسمی متأثر است.

در اینجاست که وجوه دوگانه وحدت؛ یعنی یگانگی درونی و پیوستگی بیرونی، توافق معناداری را بین اجزا و کنشگران مورد نظر ایجاد می کند که نوعی پیوند معنوی درونی را در لایه های حیات کنشگران تسری می بخشد و انعکاس بیرونی آن را در توافقات رسمی برای ایجاد اتحادها و ائتلافها جهت حصول «وصال» به اهداف تعریف شده مبتنی بر فرمول «منابع - منافع» فراهم می سازد.

اگر «ملت» به جمعیت تعریف شده در داخل مرزهای ترسیم شده رسمی اشاره می کند که در فرهنگ، مذهب، زبان و قومیت مشترکی که تداوم تاریخی قدرتمند دارند، سهیم هستند؛ وحدت ملی به یگانگی درونی و پیوستگی بیرونی آنها در قالب «وفاق ملی» اشاره دارد، و این «وفاق ملی» خود پل اتصالی وحدت ملی با اتحاد ملی را در مقام بنیان متکی به بنیادهای «وحدت و وفاق ملی» در گستره و عمق حیات اجتماعی و سیاسی فراهم می سازد. لذا بر این نکته تأکید دارم که در عین همپیوندی و وجود ارتباط همنشینی میان واژگان «وحدت»، «وفاق» و «اتحاد»؛ این سه را به ترتیب، رُستنگاه، رَستنگاه و آغازگاه بنیادین دستیابی به زمینه ها و بسترهای مستحکم برای «وصول» به منافع و اهداف تعریف شده یک ملت می دانم. بدین ترتیب است که عناصر عینی حیات اجتماعی و سیاسی با عناصر ذهنی آن در پیوندی معنادار قرار می گیرند.

لوزی اتحاد ملی در ساحت حیات اجتماعی - سیاسی



جهت بسط گستره و تعمیق ژرفای ادراک موضوع به نظر می‌رسد که در ساحت معناشناسانه و مفهوم پردازانه «اتحاد ملی» باید به این پرسش پاسخ گوئیم که: آیا اتحاد ملی یک واژه ذهن رسته است یا عین رسته؟ واژگان «ذهن رسته»، مفاهیمی هستند که ریشه در اذهان آدمیان دارند و هر ذهن سالمی در درون خود ادراک معینی از آن داشته و به دنبال مصادیق عینی آن می‌گردد و مفاهیم «عین رسته» واژگانی را شامل می‌شوند که عینیت بیرونی دارند و به دنبال تعریفی علمی در ساحت تلاشهای ذهنی بشر ره می‌جویند.

حال به عقیده شما «اتحاد ملی» ذهن رسته است یا عین رسته؟ به نظر می‌رسد انفکاک این دو بسیار مسئله برانگیز باشد؛ اما «اتحاد» از غلظت عین رستگی بیشتری برخوردار است؛ چرا که تاریخ اندیشه بشری به مقوله اتحاد در قالب موضوع بنیادین «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» اندیشیده است. نقطه عزیمت این موضوع به عنوان یک پارادایم فلسفی، ریشه در عینیات کیهان شناسانه بشر دارد که دستاوردهای ذهنی گرانبهایی را از خود به جای گذاشته است. تأکید بر این نقطه عزیمت دیدگاه با این موضوع منافاتی ندارد که چون وحدت در اتحاد با مقوله «واحد» که در نگرش فلسفی از تصورات بدیهی است و معنی آن با رویکرد سلبی به معنای «نفی اقسام» است، ذهنی می‌نماید.

«وحدت» نقطه عطف و وجه پروتونی اتم «اتحاد» را تشکیل می‌دهد، که در حول آن، وجه «نوترونی» وفاق آن را گسترش داده و سپس با پیوند با «اتحاد» در مقام وجه «الکترونی»

آن، اتم سازنده حیات اجتماعی و سیاسی قدرتمند را حاصل می‌نماید. فلاسفه بشر بر اساس قاعده «تعرف الاشياء با ضدادها» وحدت^۱ را این گونه تعریف کرده‌اند: وحدت ضد کثرت است؛ زیرا وحدت عبارت است از بودن شیء به نحوی که تقسیم‌پذیرد و کثرت عبارت است از بودن شیئی به نحوی که کثرت - تقسیم - پذیرد.

در چشم‌انداز این معنا گفته می‌شود:

۱. وحدت به هر چیزی اطلاق می‌شود که واحد بر آن اطلاق شود؛ زیرا وحدت صفت شیئی واحد است. برای مثال؛ وحدت شخصیت، وحدت دین، وحدت عواطف و وحدت عالم. «لاشلیه» می‌گوید: «قانون علل فاعلی اساس یگانه است که می‌توان وحدت عالم را بر آن بنا نهاد و این وحدت آخرین و برترین شرط امکان فکر است.»

۲. به هر یک از اجزای یک مجموعه متجانس، وحدت گفته می‌شود. چنان که در قول لاشلیه آمده است: «حقیقت امتداد را از طریق ترکیب آن از وحدتهای تقسیم‌ناپذیر حفظ می‌کنند.» با مقایسه با این مطلب، می‌توان لفظ وحدت را به صنف یا طبقه‌ای که یکی از اقسامی است که از مجموع آنها یک مجموعه بزرگ‌تر به وجود می‌آید، اطلاق کرد. همچنین وحدت به نحو خاص، به عناصر ریاضی‌ای اطلاق می‌شود که از ترکیب آنها عدد صحیح به وجود می‌آید؛ به این ترتیب که عدد صحیح از افزودن واحد به خود آن، تشکیل می‌شود.

۳. وحدت به معنی واحد است. چنان که دوهامل (Duhamel) می‌گوید: سلسله اعداد غیر محدود است؛ وحدت یا واحد کوچک‌ترین آنهاست و هر عدد لاحقی از افزایش واحد به عدد سابق به وجود می‌آید.

۴. وحدت عبارت است از مقدار متناهی که اساس سنجش مقادیر دیگر از نوع خود قرار می‌گیرد؛ مثل سانتیمتر، گرم و ثانیه و... .

۵. به مجموع اجزا از این جهت که شامل امر مشترک بین اجزاست، وحدت گفته می‌شود؛ مثل دانشکده‌هایی که تابع یک اداره‌اند، و یک واحد را تشکیل می‌دهند.

۱- وحدت در زبان پارسی: «یگانگی»، در زبان انگلیسی: unity ،
در زبان فرانسه: unite و در زبان لاتین
unitas خوانده می‌شود.

۶- وحدت به موجود واحد، از این جهت که مبدأ کل وجود است، اطلاق می‌شد. مثل قول فویلیه (Fouilleie) که گفته است: اگر فلسفه افلاطون را چنین تفسیر کنیم که نزد او وحدت، قوه محض نامعین است و این قوه، اگر چه خود هیچ شیئی نیست اما می‌تواند هر چیزی بشود، این تفسیر صحیح نیست.

۷. وحدت در فلسفه ابن سینا، لازم ماهیت است نه مقوم آن. می‌گوید: «به این ترتیب سه مطلب معلوم شد که یکی از آنها عبارت است از اینکه وحدت، ذاتی جوهر نیست، بلکه لازم آن است. دوم، اینکه وحدت در ماده در پی کثرت می‌آید و سوم اینکه وحدت به اعراض اطلاق می‌شود و طبیعت وحدت، یک طبیعت عرضی است، و همچنین است طبیعت عدد که تابع وحدت است و از آن ترکیب می‌شود». (صلیبا و، ۱۳۶۶. ص ۶۶۳)

۸. وحدت عمل در صنعت، کار اولیه‌ای است که در آن به هر یک از کارگران رسیدگی می‌شود.

۹. در امور سیاسی، وحدت عبارت است از اتحاد دو یا چند دولت در اداره کشورها و سیاست و امور نظامی و اقتصاد و... به نحوی که از ترکیب آنها یک دولت واحد تشکیل شود.... مفهوم «وحدت» با واژه پارسی آن «یگانگی» پیونده خورده و در ذیل دو مفهوم «یگانگی سازی / integration» و «یگانگی گرای» / monism آمده است. در پرتو واژه نخست، زمینه‌های اجتماعی و در پرتو مفهوم دوم، نگرشی فلسفه بیان شده است. یگانگی‌گرایی در معنای فلسفی آن بر این قاعده بنیادین استوار است که: فقط یک چیز حقیقتاً بنیادی در جهان وجود دارد؛ چنان که در نظریه جوهر «اسپینوزا» آمده و در آن به خدا یا طبیعت (deus sive natura) و در نظریه «هگل» به تصور مطلق اشاره شده است. (براس و بالاک، ۱۳۶۹. ص ۸۵۹)

اما، یگانگی سازی «Intergration» و در ساحت اجتماعی، اصطلاحی است که در اندیشه معاصر به ویژه در حوزه ادبیات اجتماعی - سیاسی غرب معاصر در سه معنای متمایز اما مرتبط مورد استفاده پیدا می‌کند:

الف) موقعیت تعریف شده‌ای که در پیوستگی بین اعضای یک جامعه، از روی رضا و رغبت و نه به عنف و فشار، صورت پذیرد. چنان که جامعه را به صورت یک کل کارا در آورد. شرایط چنین موقعیتی موضوع پژوهش پیشگامانه امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی بود.

ب) فرایندی که از طریق آن هر گروه اقلیت، خاصه اقلیت نژادی، خود را با اکثریت جامعه سازگار می‌کنند و در نتیجه، اکثریت برابری حقوق و رفتار به آن عطا می‌کند. هرگاه این فرایند به نقطه‌ای برسد که هویت فرهنگی جداگانه اقلیت را محو کند، اصطلاح مناسب‌تر برای آن، «هماند سازی / Assimilation» یا «همسازی Accommodation» است.

پ) آمریکایی‌ها این اصطلاح را در مقابل اصطلاح «جدایی نژادی» به کار می‌برند و مرادشان از آن، فرایندی است که همه تسهیلات آموزشی یا عمومی را که سابقاً فقط بر اساس یک گزینش نژادی در دسترس بود، ترکیب کرده، به صورت یک دستگاه یا نظام واحد درآورد. (همان)

مفاهیم یگانه‌گرایی و یگانه‌سازی در فرهنگ علوم اجتماعی نیز مورد توجه جولیس گولد (Julius Gould) و ویلیام ال. کولب (William L. Kolb) نیز قرار گرفته است. آنها می‌نویسند: یگانه‌گرایی (Monism) به عام‌ترین مفهوم، اشاره است به نظریه یا نحوه تفسیری که بر حسب یک اصل به ظهور می‌رسد.

از این‌رو، در متافیزیک - فلسفه اولی - واقعیت به یک جوهر یا اصل غایی تحویل می‌شود.

در تاریخ یا جامعه‌شناسی، آن «علت» بنیادی که هرگونه رفتار و همه نهادها و کل تاریخ را معین می‌کند، یک عامل معین فرض می‌شود.

همین عامل ممکن است پایه و اساس نظریه‌ای قرار گیرد که زمان حال را توصیف و آینده را پیش‌بینی می‌کند.

در علوم سیاسی، یگانه‌گرایی به این عقیده اشاره می‌کند که دولت برترین قدرت یا هیئت در جامعه است و تنها از طریق دولت می‌توان نظم یا وحدت را در جامعه تأمین کرد. این مفهوم در اصل ممکن است مفهومی حقوقی باشد که در این حالت روی حاکمیت تأکید می‌کند یا ممکن است مفهومی کارکردی باشد که روی اعمال یا فعالیت‌های دولت به صورت یک گروه اجتماعی تأکید دارد.

در قانون بین‌المللی، یگانه‌گرایان - مونسیت‌ها - به کسانی گفته می‌شود که معتقدند قانون بین‌المللی و کشوری هر دو اجزای یک نظام حقوقی «واحد» به شمار می‌روند.

در متافیزیک، نظریه یگانه‌گرایی این عقیده را بیان می‌کند که هر واقعیتی را می‌توان به یک

جوهر یا اصل غایی تحویل کرد؛ برای مثال به ذهن (ایده آلیسم) یا به ماده (ماتریالیسم) یا به چیزی که نه ذهن و نه ماده بلکه زمینه هر دو باشد. این کاربرد در فلسفه های اجتماعی گوناگون یافت می شود.

از این اصطلاح برای توصیف نظریه های غیر نیز استفاده می شود که ادعا می کنند یک عامل واحد، علت بنیادی همه نمودهای دیگر اجتماعی و تاریخی است. در این معنی، در یک رشته یا نظام علمی معین - تاریخ، اقتصاد، روانشناسی، جغرافیا، انسان شناسی، جامعه شناسی، علوم سیاسی یا هر نوع تلفیقی از اینها، - عاملی به صورت عامل بنیادی برگزیده می شود که همه رفتارها و نهادها و در واقع؛ همه فرهنگها، تمدن یا تاریخ را تعیین می کند. این کاربرد ممکن است یا شکل فلسفه تاریخ را به خود گیرد یا شکل نظریه ای علی که زمان حال را تشریح یا توصیف کند، و احتمالاً پایه ای برای پیش بینی ها فراهم سازد.

دانشمندان علوم سیاسی این اصطلاح را در دو زمینه کوتاه به کار می برند:

۱. یگانه گرایی عبارت است از این مفهوم (و در اصل مفهومی حقوقی) که در هر جامعه ای باید یک قدرت فائده یا اقتدار وجود داشته باشد و این قدرت به کف دولت سپرده شود.

تحلیل «اف.وی. کوکر» در فصل هجدهم کتاب اندیشه سیاسی جدید (Recent Political Thought) تحت عنوان «حمله چند گرایانه (پلورالیست ها) به حاکمیت دولت» در حقیقت تجلی است انتقادی درباره مناظره میان مونیست ها و پلورالیست ها برای تصاحب این قدرت فائده یا این اقتدار قانونی. گفته می شد که دولت هم در رابطه اش با سایر گروه های موجود در قلمرو خود از سلطه برخوردار است (حاکمیت درونی) و هم در رابطه اش با قلمروهای دیگر (حاکمیت بیرونی). این نوع برخورد مختص نظریه پردازان سیاسی ای مانند بودین، هابس، بشام، آیستون و به طور کلی مختص مکتب تحلیلی نظام حقوقی بود.

در مقابل، چند گانه گرایانی چون لسکی، فی جیز، دو گویت، مک آیور و دیگران، معتقد بودند که هیچ گروه واحدی و نه حتی دولت، صاحب چنین قدرت مطلق و کاملی حتی در قانون هم نیست، چه رسد به واقعیت سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی. در عوض، این قدرت یا اقتدار میان گروه های مختلف تقسیم می شود و این امر در حقیقت صلاحیت همه جانبه دولت را محدود می سازد.

چند گانه گرایان، نحوه بررسی و برخورد خود را بر پایه عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استوار کردند و کل مفهوم حاکمیت قانونی را مورد تردید قرار دادند.

این استدلال اثر مهمی بر کاربرد این اندیشه در نزد دانشمندان علوم سیاسی داشته است؛ به طوری که نحوه تلقی درباره بحث و مناظره رایج درباره یگانه گرایی نسبت به سابق تغییر کرده است. به طور مثال «لیپسون» پس از یک تحلیل جامعه شناختی درباره خاستگاههای دولت به صورت یک گروه در جامعه، استدلال می کند که موضوع یگانه گرایی در مقابل چند گانه گرایی به نحوی اجتناب ناپذیر مطرح می شود و باید به طریقی فیصله یابد، یا دولت باید «تنها» عامل وحدت بخش در جامعه باشد و وظایفش از سوی هیچ گروه دیگری محدود نشود. یا اینکه به عنوان یک گروه از گروههای مختلف موجود در جامعه به شمار آید و وظایفش از سوی گروههای دیگر محدود گردد. در این صورت لیپسون در نمی یابد که وحدت را چگونه می توان تأمین کرد. از همین رو او به نفع یگانه گرایی نتیجه گیری می کند. احتمالاً باید افزود که گرچه تحلیل لیپسون بر حسب قدرت فائقه تصویر نمی شود، اما کسانی هم مانند «سی.ای. مریام» هستند که مدعی می شوند این همان چیزی است که چنین نظریه پذیرانی درباره اش سخن می گویند و ممکن است آن را قبول هم داشته باشند. اگر چه احتمال دارد چنین باشد، اما در عین حال، احتمالاً این نکته نیز درست است که به کار برندگان معاصر اصطلاح یگانه گرایی به این مفهوم، نظیر اسلاف خود نگرش قانون گرایانه ندارند. وانگهی، برخی از این کاربرندگان حتی بر حسب دولت هم به یگانه گرایی می اندیشند؛ بلکه در عوض بر حسب حکومت (یا نظام سیاسی) به یگانه گرایی نگاه می کنند. به طور مثال که طبق نظر آیستون «اختصاص مقتدرانه ارزشها را برای جامعه» تأمین می کند، به صورت نقطه مرکزی نظریه های یگانه گرایی آنان به شمار می رود.

۲. دومین کاربرد بی تردید کاربردی حقوقی است که اصولاً در قانون بین الملل یافت می شود. در این معنی، یگانه گرا به کسانی گفته می شود که معتقدند قانون بین المللی و قانون ملی اجزای یک نظام قانونی واحدند.

شاید مشهورترین نماینده این گروه «اچ. کلشن» است که در حمایت از یک نظام قانونی واحد یا سلسله مراتبی از هنجارها استدلال می کند و قانون بین المللی را در رأس هرم جای می دهد. هر چند اکثر یگانه گرایان به ظاهر قانون بین المللی را ورای قانون کشوری

قرار می‌دهند، ولی کسانی هم هستند که عکس این کار را می‌کنند. برای مثال «ای. زوژن و ام. وُنزل» دو گرایان (دوالیست‌ها) و چندگانه‌گرایان - بر خلاف یگانه‌گرایان، قانون بین‌المللی و قانون کشوری را به صورت نظام‌های قانونی متفاوت و همپایه می‌انگارند. شایان ذکر است که می‌تواند از این لحاظ یگانه‌گرا بود و قانون بین‌المللی و قانون ملی را اجزای نظام حقوقی یکسانی انگاشت، ولی در عین حال به معنایی که در نخستین کاربرد سیاسی به آن اشاره شد، یگانه‌گرا نبود و بدین سان از اعطای حاکمیت قانونی به دولت سرباز زد یا آن را عامل وحدت بخش در جامعه در نظر نگرفت. گویا این موضع فکری «دوگایت» است که به معنی نخست به صورت یک چندگانه‌گرا معرفی شد، اما به معنی دوم یگانه‌گرا به حساب می‌آید. (گولد و کولب، ۱۳۸۴، ص ۹۳۷ - ۹۳۶)

یگانگی در ساحت حیات ملی، حالت فربه شده، گسترش یافته و تعمیق پذیرفته هویت ملی را به تصویر می‌کشد که از تونل وحدت و وفاق گذشته و در سراپرده «خردسیاسی» استحکام پذیرفته است. از همین رو باید اتحاد ملی را اتم قدرت ملی یک کشور دانست؛ در چنین منظری، ارتباطی معنادار میان مفاهیم یگانه‌گرایی (Monism)، یگانگی شخصیت (Personality integration)، یگانگی فرهنگی (Cultural integration)، یگانگی اجتماعی (Socoal integration) وجود دارد.

در یگانگی شخصیت، نظام شخصیتی خاصی ایجاد می‌شود که در پیوند با بیگانگی فرهنگی به یگانگی اجتماعی می‌پیوندد. حاصل این یگانگی اجتماعی، دستیابی به قدرت ملی استحکام یافته‌ای است که بنیاد امنیت ملی، توسعه ملی و حصول به اهداف ملی تعریف شده یک ملت است.

یگانگی شخصیت به فرایند، حالت و میزانی اشاره دارد که از طریق آن:

الف) در یک وضعیت خاص بر اثر زمینه‌ها یا آمادگی‌هایی برای بازنمایی از یکدیگر پیشی می‌گیرند یا ب) ثابت مربوط به انتخابی که در طول زمان در وضعیت‌های متوالی پدید می‌آید.

مشاهداتی که مفهوم یگانگی شخصیت به آن نسبت داده می‌شود، ممکن است از این

قرار باشند:

(الف) انتخابهایی که افراد از میان رفتارهای جایگزین به عمل می‌آورند، از یک وضعیت به وضعیتی دیگر دارای هماهنگی و ثبات قابل توجه است؛

(ب) انتخابهایی که افراد در وضعیتهای خاص به عمل می‌آورند از طریق تمایلاتی که افراد ناگزیر به انتخاب گزینه‌های معینی در وضعیتهای دیگری دارند، محدود یا تسهیل می‌شوند؛

(پ) با وجود میل باطنی فرد به انجام بسیاری از جریانهای رفتار، فرد می‌تواند در زمان معین فقط تعداد محدودی از آنها را به مرحله عمل درآورد و بقیه را باید به زمان مناسب دیگر موکول کند.

فرد در خانواده خویش تا حدودی رئیس است و تعیین می‌کند که کدام تمایلات باید مورد عمل قرار گیرند و این تمایلات چه وقت و چگونه بارز و آشکار شوند. انتخابهایی که در گذشته به عمل آورده و انتخابهایی که امیدوار است در آینده به عمل آورد، راهنمای انتخابهای وی در زمان حال است و در گزینه‌های انتخابی وی از یک زمان به زمان دیگر نوعی ثبات و هماهنگی آشکار به چشم می‌خورد. در هر حال، این مفهوم وجود دارد که شخصیت، سازمانی است مرکب از واحدهای اصلی و مقدماتی تری که باید وحدت پذیرند. این سازمان باید سه صفت مشخصه‌ای را که به آنها اشاره شد به نمایش بگذارد.

نکته به ظاهر مهم برای یگانگی شخصیت آن است که واحدهای مقدماتی شخصیت از لحاظ کارکرد به یکدیگر بستگی دارند و بسیاری موارد نیز برای بازنمایی یا ابراز وجود در زمان خاص با یکدیگر در رقابت خواهند بود. این واحدها باید به نحوی مرتب شوند و ترتیب تقدّم نمایش هر کدام برای هر وضعیت معین مشخص گردد. تا آنجا که این تفکیک و تعیین تقدّم امکان پذیر باشد، شخصیت فرد وحدت می‌پذیرد. مفهوم صفتی یگانگی آن است که فرد دارای ملاکها و فرایندهایی است که عمل انتخاب و تعیین ارجحیتها را از بین زمینه‌ها یا آمادگی رقابت‌آمیز، امکان‌پذیر می‌سازد.

این ملاحظات به مطلب دیگری نیز ارتباط پیدا می‌کند. شخصیت ممکن است در یک وضعیت یگانگی داشته باشد و در وضعیت دوم، یگانگی کمتری داشته و در وضعیت سوم، اصولاً نایگانه باشد؛ یعنی توانایی تولید یک دوره واحد برای کنش وجود نداشته باشد. بدین ترتیب ما باید بین تصویر یگانگی داشتن شخصیت در یک وضعیت خاص و

یگانگی داشتن شخصیت در وضعیتهای متوالی مختلف تمایز قایل شویم. اندیشه شخصیت یگانه، گاهی با سلامتی روان با حالت مطلوب یا خوشایند دیگری مشخص می‌شود. شخصیت‌هایی که کاملاً یگانگی دارند، ممکن است به عنوان شخصیت «استوار» یا «محکم» یاد شوند. هیچ یک از دلالت‌های ضمنی جزء ذاتی اندیشه یگانگی شخصیت نیست، بلکه آنها به مواردی نظیر متناسب بودن انتخاب‌های فرد با سرعتی که فرد می‌تواند در وضعیت خاص، عمل انتخاب را با توجه به آن انجام دهد، اطلاق می‌شود. (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۹۳۴)

فرد در بستر جامعه قرار می‌گیرد و با عبور از تونل جوامع گوناگون جوامع جبری و انتخابی، قرار می‌گیرد و از «طیف فرهنگ شخصی» در ساحت یگانگی شخصیت وارد طیف «فرهنگ جمعی و اجتماعی و ملی» می‌شود. «یگانگی فرهنگی» در این ساحت اهمیت می‌یابد. یگانگی فرهنگی (Cultural integration) را می‌توان این گونه تعریف کرد:

الف) فرایندهایی که از طریق آن «فرهنگ» به صورت کامل یا یکپارچه در می‌آید؛

ب) حالتی که در آن یک فرهنگ از کلیت و یکپارچگی برخوردار است.

تشخیص این حالت یا تحقق این فرایند بر اثر وجود شرایط ذیل حاصل می‌شود؛

الف) انسجامی منطقی، عاطفی یا زیباشناختی میان معانی فرهنگی؛

ب) توافق هنجارهای فرهنگی با رفتار؛

پ) تقویت و بستگی متقابل کارکردی رسوم و نهادهای مختلف تشکیل دهنده نظام.

این اصطلاح اگر نه انطباق کامل، باری نقاط مشترک فراوانی، با اصطلاح «یگانگی اجتماعی» دارد.

اصطلاح یگانگی فرهنگی در هر یک از موارد کاربردش به طرز چشمگیری با مفهوم «تمامیت» و مفهوم کل به معنی چیزی بزرگ‌تر از مجموع اجزای خود مشترک است، اما برای اصطلاح یگانگی فرهنگی در انسان‌شناسی که متناسب‌ترین حوزه برای کاربرد آن است، دست کم سه مفهوم تا حدی متفاوت وجود دارد.

یگانگی فرهنگی برای اشاره به «سیر انسجام» نسبی موجود در دستگاه‌های فرهنگی میان موضوعات و معانی، رسوم و معتقدات و هنجارها و اعمال به کار برده می‌شود. «اگر عناصر یک فرهنگ برای تبیین کامل خود، تبیین عناصر دیگر را ایجاب کنند، این جنبه از سازمان،

فرهنگ موجود خواهد بود». هر نوع کارکردگرایی و اصولاً تأکید بر بررسی ارتباط متقابل اجزای گوناگون فرهنگ یا رفتار اجتماعی از همین اصل مسلم و اساسی یگانگی فرهنگی سرچشمه می‌گیرد؛ برخلاف تحلیلهای مختلف تاریخی که «... هر یک از فرهنگها را مجموعه‌ای از صفتهای نامرتبیطی تلقی می‌کنند که از لحاظ منشأ و تاریخ هیچ‌گونه تجانس و تشابهی میانشان نیست...».

یک مفهوم خاص یگانگی فرهنگی که با مفهوم اولی تناقضی ندارد، مفهوم مورد نظر «آر. بندیکت» است. به عقیده او یگانگی یک فرهنگ نوعی «الگوبندی» است که می‌توان آن را در برخی از فرهنگها، اگر چه نه در همه آنها، به صورت اصلی مهم یا به اصطلاح الگوی فرهنگی تعبیر و توصیف کرد. «یک فرهنگ همانند یک فرد الگویی است کمابیش منسجم از اندیشه و عمل. در درون هر فرهنگ قصد و غرضهای خاصی به ظهور می‌رسند که جامعه‌های نوع دیگر لزوماً در آن اشتراکی ندارند. به پیروی از این اغراض و مقاصد، هر ملتی تجربه‌اش را بیش از پیش تحکیم می‌بخشد و متناسب با فوریت این سائقه‌ها، اجزای نامتجانس رفتار، شکل هر چه سازگارتری به خود می‌گیرند». اما بندیکت - در حالی که به نظر متناقض می‌نماید - به نوعی «عدم یگانگی» اشاره می‌کند که «خصوصیت برخی فرهنگهاست، همان گونه که بیش از حد خصوصیت بعضی دیگر است.

در نظر بسیاری از نویسندگان و اغلب همان کسانی که این اصطلاح را در یکی از مفهومهای پیشین به کار می‌برند، یگانگی فرهنگی فرایندی است که از طریق آن، نظام فرهنگی همچنان که در طول زمان تغییر می‌پذیرد، تشابه نظمی را که در شکلهای قبلی دارد در خود حفظ می‌کند. این نحوه کاربرد اصطلاح به طور خاص بر جریان جذب رسوم و معتقدات جدید در یک فرهنگ مصداق دارد و به طور معمول گفته می‌شود که به سه نحو انعکاس می‌یابد:

الف) گزینش نوآوری؛

ب) تغییر دادن صورت، کارکرد، معنی یا کاربرد یک جزء اقتباس شده به خاطر هماهنگ ساختن کامل تر آن با فرهنگ؛

پ) جرح و تعدیل خود دستگاه فرهنگی برای متناسب کردن رسم جدید در هر

موردی که تأکید بر آن نهاده شود. برای مثال، تأخیر فرهنگی، ناهماهنگی موقتی است که در نتیجه عدم انطباق با این روال حاصل می‌شود.

چون پیش فرض پذیرفته شده انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی این است که فرهنگها از لحاظ کامل بودن یگانگی و یکپارچگی شان با هم متفاوتند، برخی افراد وجود معیاری را که از طریق آن بتوان درجه یکپارچگی فرهنگهای مختلف را سنجید، به صورت نیاز روش‌شناختی مهمی برای این نظامهای علمی تلقی می‌کنند. (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۹۳۵) از همین رو، در حیات اجتماعی و سپهر جامعه ملی، آنچه اهمیت دارد وجود فرافرهنگی است که درجه یکپارچگی گروه فرهنگهای مختلف را در ساحت بین‌الملل افزایش بخشد و با در نظر داشت حریم تکثرهای موجود، به انسجامی منطقی با کارکردهای عاطفی و زیباشناختی بیندیشد. این فرا فرهنگ، به چهره‌ای رخ می‌نماید که در آن جامعه به کلیت و یکپارچگی دست می‌یابد و محصول کاربردی آن «یگانگی اجتماعی» است.

در چنین منظری، یگانگی را می‌توان به معنای فرایند و یکپارچه کردن تعریف کرد. یگانگی اجتماعی، اشاره‌ای است به این فرایند یا حالت متبوع از آن در نظام اجتماعی، این فرایند به نوبه خود مرکب از ابعاد ذیل است:

۱. یگانگی فرهنگی به معنی تناسب الگوهای هنجاری با یکدیگر؛
۲. یگانگی هنجاری که عبارت است از مفصل‌بندی الگوهای هنجاری با فرایندهای انگیزشی به نحوی که منجر به هم‌رنگی شود؛
۳. یگانگی اجتماعی و ارتباطی که عبارتند از: مشارکت و انتقال الگوهای هنجاری میان اعضای یک نظام اجتماعی؛
۴. یگانگی کارکردی که عبارت است از پیوستگی ادعاها، انتظاراتها و کنشهای آشکار.

همگرایی فرهنگی (Cultural Convergence) در ارتباطی مستقیم با یگانگی فرهنگی قرار دارد که در جای خود باید درباره آن سخن گفت و آن را در ارتباط با مفاهیمی چون همانند سازی، همبستگی، همدردی، همدلی و هم‌رنگی و همزیستی به بررسی نشست، اما نباید فراموش کنیم که گرچه اصطلاح یگانگی را در علوم اجتماعی می‌توان در مورد

دستگاه فرهنگی و نظام شخصیت به کار برد و به کار نیز می‌رود، ولی تقریباً در کلیه موارد، ارجاع آن به نظامهای اجتماعی است. تحلیل متون موجود در این زمینه بازگویی آن است که تلقی کلی آن است که اولاً، یگانگی اجتماعی در ابعاد مختلف و از جمله مشتمل بر یگانگی شخصیتی و فرهنگی وجود دارد و ثانیاً، سازوکارهای کارکردی در این ابعاد به صورت یک امر مستمر با توجه به اختصاصات همبستگی، حفظ مرزها، کارآمدی رویه و کارکرد و انطباق با دگرگونی‌های وضعیت پیرامون به حفظ تعادل اجتماعی کمک می‌کنند.

طبق نظر «پی. ای. سوروکین» پدیده‌های فرهنگی که به شکل صورت‌بندی‌های نمادین تصور می‌شوند، هنگامی یگانگی می‌یابند که «دو یا چند پدیده فرهنگی برهم کنش‌کننده که به صورت علی با هم مرتبط‌اند، به شکلی منطقی یا در مورد پدیده‌های هنری به صورتی زیباشناسانه با یکدیگر سازگاری پیدا کنند». «تی. پارسونز» در نوشته‌ای پیرامون مفهوم نابسامانی (آنومی) دورکیم، این حالت از یگانگی را که می‌توان به صورتی صرفاً فرهنگی در نظر گرفت، در عبارت زیر به شکل بُعدی از یگانگی اجتماعی بیان می‌کند: «هماهنگ با حالت نابسامانی و مخالف با آن، حالت یگانگی کامل است که دلالت بر دو چیز دارد: الف) مجموعه عناصر هنجاری حاکم بر رفتار در یک جامعه که نظامی منسجم را به وجود می‌آورد؛

ب) کنترل آن بر فرد عملاً مؤثر است - که این خود موجب اطاعت از آن می‌شود». نوشته یاد شده از پارسونز در برگیرنده بُعد «یگانگی هنجاری» است. این بُعد مشتمل است بر مفصل‌بندی بین انگیزه‌ها و هنجارها به طوری که کنشگر با ضرورت‌های نظام هنجاری «همرنگی» می‌یابد. این هم‌رنگی به صورت نوع آرمانی عبارت است از نهادی شدن نظام هنجاری در شخصیت روانی کنشگر.

یگانگی هنجاری به نوبه خود مستلزم بُعد سوم یگانگی؛ یعنی بُعد اجتماعی ارتباط، مشارکت و اجماع است. این بُعد سوم در کتاب تفسیر جامعه‌شناختی (A Sociological Interpretation) تألیف «آر. ام. ویلیامز» به وضوح نشان داده شده است. او می‌گوید: یگانگی چیزی بیش از یک وضعیت توازن قوا یا وابستگی متقابل همزیستانه

است». جامعه‌شناسی نوین از طریق تحقیق در اندازه و نوع جهت‌گیری‌های ارزش مشترک در یک نظام اجتماعی، در جستجوی این چیز «دیگر» است. اصل مسلّم و اساسی آن است که یگانگی جامعه را می‌توان بر حسب مشارکت در دستورات عملی‌های عمومی و دستورات عملی‌های مربوط به رهبری باور و ارزشیابی تعریف کرد.

مشارکت در هم‌رنگی با یک نظام منسجم هنجارهای فرهنگی، بُعد چهارم یگانگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد که شامل مجموعه‌های متقابل دعاوی و انتظارات در سطح جهت‌گیری و نیز سازگاری متقابل کنشها در سطح رفتاری آشکار است. این بعد را «ای. تی. هیلر» در کتاب «روابط و ساختارهای اجتماعی» (Social Relations & Structures) تشریح کرده است. او می‌گوید: «یگانگی در هر کنش وحدت یافته مربوط به هر مؤسسه، ولو در یک تیم ورزشی مشهود است. مساعی یک تیم ورزشی بر اساس تقسیم وظایف بازیکنان مختلف مبتنی است. این وظایف باید بعداً به شکلی هدف‌مند با هم ترکیب و هماهنگ شوند».



بدین ترتیب اتحاد ملی در معنا به «یگانگی اجتماعی» در «ساحت حیات ملی» باز می‌گردد و در یک کلام می‌توان آن را «یگانگی جامعه» نیز خواند که در تعریف، در برگیرنده این دیدگاه است که: اگر اتحاد عبارت از حصول جسم واحد از جمع اجسام متعدد باشد، در «جمع» و «اجتماع» متکی بر «اتفاق» به معنی اشتراک افراد در «نظریات»، «امیال»، «اهداف» و «اعمال» است که در مسیر «یگانگی فرهنگی» متکی بر «یگانگی شخصیت» تک‌تک افراد در «جامعه»، «پهنا و ژرفا» می‌یابد و در سایه «اجماع» - به معنای عزم و هماهنگی - «همداستانی» پیدا می‌نماید. این اجماع و همداستانی در سیر تعمیق و

توسعه خود به یگانگی کارکردی منتهی می‌شود و به عبارتی، جامعه را به «ید واحد» در ساحت اندیشه و در عرصه عمل مبدل می‌سازد.

نتیجه‌گیری

الف) نتایج کلان:

با تعمق در مفهوم‌شناسی تحلیلی عبارت اتحاد ملی درمی‌یابیم که:

۱. جامعه ملی ما دچار بحران مفاهیم در سطوح و لایه‌های مختلف آن است؛ به گونه‌ای که کاربرد مفاهیم علمی، بدون عنایت به پهنای معنایی و ژرفای مفهومی آن به کار می‌روند.

۲. فقدان معرفت غنی در مفهوم‌شناسی وحدت، وفاق و اتحاد در ساحت‌های مختلف، زمینه‌پرور فقدان الگوسازی صحیح در توسعه و تعمیق این مفاهیم در جامعه ملی می‌شود.

۳. برای بررسی دقیق در این راستا، نیازمند تأکید بر طی مراحل چهارگانه: الف) ساماندهی معرفتی؛ ب) سازماندهی نظری؛ پ) طراحی خط‌مشی‌های اجرایی و ت) اقدام‌های عملی متکی بر خط‌مشی‌های صحیح اجرایی، جهت تعمیق و توسعه «اتحاد ملی» در جامعه هستیم.

ب) نتایج خرد

۱. باور به کثرت، اصل اولیه حصول به وحدت است.

۲. وحدت، واژه پروتونی یا اولیه‌ای است که متوجه ایجاد یگانگی درونی و پیوستگی بیرونی است.

۳. «پیوستگی بیرونی» در «وحدت» متوجه خط تداوم «یگانگی درونی» در عرصه‌های گوناگون «حیات جمعی» بشر است.

۴. «پیوستگی بیرونی» در حیات جمعی بشر، زمینه‌پرور «اتفاق» در «جمع» و «اجتماع» است و متوجه اشتراک افراد در چهار رکن «نظریات» (همفکری)، «امیال» (همدلی)، «اهداف» (همگامی) و «اعمال» (هم‌بختی) است.

۵. چهار رکن نظریات، امیال، اهداف و اعمال در بستر «یگانگی شخصیت» تعریف شده و با تک‌تک افراد جامعه در نقطه «یگانگی فرهنگی» تلاقی پیدا می‌کنند و با ایجاد «یگانگی

هنجاری» زمینه‌پرور «یگانگی اجتماعی» و به تبع آن، زمینه‌ساز «یگانگی کارکردی» می‌شوند.

فهرست منابع

۲. ایرانزهر، گراهام و تونام، جفری (۱۳۸۱)؛ فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران، نشریه میزان.
۳. تلینو، چک‌سی و آلیون، روی (۱۳۸۴)؛ فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حسن پستا، تهران، فرهنگ معاصر.
۴. اضدان لو، حمید (۱۳۸۴)، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران، نشرنی،
۵. براس، اولیور استلی، بالاک، آلن، (۱۳۶۹)؛ فرهنگ اندیشه نو، ترجمه ع. پاشایی و دیگران، تهران، انتشارات مازیار.
۶. صلیبا، جمیل (۱۳۶۶)؛ فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات حکمت.
۷. گولد، جولیس و کولب، ویلیام ال (۱۳۸۴)؛ فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه گروه مترجمان، به کوشش محمد جواد زاهدی، تهران، انتشارات مازیار.
۸. مک‌لین، ایان (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر میزان.